

آفتاب	دولت‌شسته
رخت چوک	پهن نکنید
امیرحسین خلکری	روزنامه‌نگار



کوکب سلطان یعنی ننه جونم هر وقت نزاعی پیش می‌آمد و حرف و حدیثی بین قاضیل و اختلاف‌هایی مطرح می‌شد به آنها می‌گفت: رخت چسرک پهن نکنید از هم پهنانه نگیرید، اوضاع را بدتر نکنید. شنیدم وزیر خارجه چین هم درباره اوضاع منطقه از کشورها خواسته خویشتن‌داری نکنند. گفته جعبه پاندورا را باز نکنند (کنایه به اینکه یعنی تنش‌ها بیشتر نشوند) اما از جدی رد کرده این شرکت‌های لبنی هم جعبه پاندورا باز می‌کنند در حالی که باید خویشتن‌داری کنند. چون وقتی خبر افزایش نرخ لبنیات را شنیدم در ذهنم این‌طور تخیلی شد باز هم رخت چرک پهن کردند. تنش در اعصاب ما بیشتر شد. تخریب اعصاب ما که جزو سندن چشم‌انداز توسعه نبود؟

بیچاره بچه مریم خانم از آشنایان ما به خاطر گرانی و نخوردن شیر لاجون، لاغر و یک کلک استخوان شده مادرش عکسش را تو شبکه‌های مجازی به اشتراک گذاشته نوشته: این تصویر یکی از بچه‌های گرسنگان آفریقا نیست بچه من است. نیاز به کمک‌های انسان‌دوستانه داریم فوری. فوری‌تر از فروش فوری خودروسازان!

دوست اهل تله‌پاتی‌ام هم می‌گوید:

یکی نوشته بود بدون مصرف شیر قدرت ایستادگی نداریم چون پوکی استخوان می‌گیریم روی پای خود نمی‌تویم بایستیم، آنوقت تو هیچ صفی هم نمی‌تویم بریم حتی صف انتخابات و رای دادن. البته قطعاً به طنز گفته چون مردم ذاتا هر جا ببینند صف است تمایل به ایستادن دارند. در صف انتخاباتی هم می‌ایستند شاید چون فکر کنند کاندیدای تنظیم بازارای هم به بازار بیاید. البته شوخی کرده‌ام! ما با شکم گرسنه نمی‌شه ایستادگی کرد. با شکم سیر میشه شعار داد اما با شکم گرسنه و جیب خالی نمیشه جواب خانواده و بچه‌ها را داد.

آهای! نفس کشی می‌طلبیم. هرچند خودم نفسی ندارم نفس‌کشی می‌طلبم که به داد من آنفلس‌فاده به مفلسی افتاده برسند. نگذارید تنش در منطقه اعصاب ما زیاد شود. من که به مسئولین شرکت‌های لبنی و عاملین گرانی و آدم‌ها و دولت‌های درسایه که مرام رادیکال و تندری در افزایش قیمت دارند نمی‌گویم: این جعبه پاندورا را باز نکنید! با این اوضاع ما فقط..... بگم باقیشم؟ بگم؟ میگم... من آرامش ندارم من ۱۲۰ سال دیگه فقط زیر خاک آرام می‌گیرم. سوءتغذیه‌ام هم زیر خاک بر طرف میشه. هر چند شاید برخی بگویند به جهنم!

آفتاب برش

بیرون که می‌آیم ماسک پارچه‌ای و شال را می‌کنم روی دهان. باید بروم مغازه سری به مرتضی بزنم؛ که نمی‌روم دل و دماغش را ندارم کجا بروم؟ ویلان شده‌ام من. ویلان کوچه‌های مه‌آلود. هوا سرد نیست اما هوا سرد است. ولی گرمایی تبوار در سرو تنم نشت کرده. کجا بروم؟ کجا باید بروم؟ میلی سمج وادارم می‌کند راه بروم. باز راه بروم. زمین و آسمان وارونه شده انگار این شهر و ساختمان‌هاش هستند که بالا رفته و در میان ابرها کوبیده شده‌اند به سقف آسمان. دلم باران می‌خواهد. بارانی تند که بکوبد، اگر این ابرها باران شوند سیل می‌برد دنیا را. اما حتی اگر ببارد باران نمی‌شود و برف می‌شود. هوا آنقدر زمهریر است که برف بیارد، کاش ببارد. برفی سنگینی و وحشی بیارد دنیا را دفن کند زیر سپیدی‌اش... کاش اصلا سنگ ببارد. این مه کوفتی و چرک نیست شود. یا یک گله آفتاب بنابد سر این شهر دودنک مریض. تم گر گرفته داغ شده. بی‌هدف کوچه‌های تنگ و باریک را طی می‌کنم.

برشی از آندوه مونالیزا نوشته شاهرخ گیوا

آفتاب حافظ نامه

ظریفی به گمانم جناب آقای زنگنه وزیر نفت نزد ما بیامد و با حالتی از آندوه گفت: حافظا! اخیراً به خاطر تحریم‌ها با نام ایران نمی‌توانیم نفت بفروشیم، روزگار سختی شده تو را به شاخه نباخته در قلت ما را پندی ده.

در فال وی گفتیم:

دی عزیززی گفت حافظ می‌خورد پنهان شراب ای عزیزمن من نه عیب آن به که پنهانی بود در تفسیر آن هم گفتیم: ای عزیز چاره‌ای نیست، باید پنهانی نفت بفروشید. این پنهانی فروختن یا با نامی دیگر نفت فروختن هم عیب نیست. در واقع چاره‌ای نیست!

آفتاب دیالوگ



برتری نسبت به دیگران افتخار نیست بلکه برتری نسبت به گذشته خود افتخار است.

کینگز - من - متیو وان

- آذان ظهر** ۱۳:۰۶
- آذان مغرب** ۲۰:۴۴
- آذان صبح** فردا ۴:۰۲
- طلوع آفتاب** فردا ۵:۴۹

امام علی (ع): کسی که دین ندارد، جوانمردی ندارد.

آفتاب یادداشت

از «جان اسنو» تا خرس کشته شده در سوادکوه



در سریال بازی تاج و تخت، بیگریت دختری که به سرزمین آزاد تعلق دارد وقتی با جان اسنو آشنا می‌شود چند بار به او می‌گوید:«تو هیچی نمی‌دونی جان اسنو!» حتی در لحظه مرگ و میان چشم‌های خیس و بازوی لرزان قهرمان سریال این جمله را تکرار می‌کند. بعدها می‌بینیم که حق با او بود و جان اسنو هیچ چیز نمی‌دانست. حتی اینکه فرزند کیست!

چند روزی است که فیلم دلخراش سنگسار یک خرس در فضای مجازی دست به دست می‌شود. دلخراش است و تن آدم از این همه خشونت تلنبار شده می‌لرزد. اینکه چطور می‌شود یک توله‌خرس دو ساله بی‌پناه را این‌طور سنگباران کرد. اما اگر فکر می‌کنید همه ماجرا در این فیلم خلاصه می‌شود، با همان لحن بیگرید باید گفت:« تو هیچی نمی‌دونی جان اسنو!»

این نخستین‌بار نیست که شاهد چنین قساوتی نسبت به حیوانات وحشی هستیم. چند سال پیش هم ویدئوی منتشر شد که مردی چوپان، کشتاری را با میخ طویل‌ه بسته بود و با چوبی بلند بر سر و کول او می‌زد، کفتار بیچاره می‌گریخید و نعره می‌کشید و مرد چوپان با خمشی بیشتر او را می‌زد و نفرینش می‌کرد و با بغض و فریاد می‌گفت: گوسفندهای من را خوردی؟

در مجاری حمله به خرس در حوالی روستای «دراسله سوادکوه» هم رگه‌هایی از یک انتقام وجود دارد. این اقدام نه به وسیله شکارچیان و گذرندگان از یک جاده محلی برای تفریح و سرگرمی که توسط چند نفر از بومیان صورت گرفته است. بومیانی که در این مناطق شغل‌شان عموماً باغداری، پرورش و پرورش ماهی است و بارها توسط حیوانات وحشی مانند خرس، پلنگ و گراز دسترنج‌شان به تاراج رفته است.

سهیل اولادزاد فعال محیط زیست اهل مازندران که بعد از اطلاع از ماجرای برای نجات خرس زخمی به منطقه رفته است می‌گوید:«سرزنش محلی‌ها آسان است اما باید توجه کرد که آنها هرگز به درستی در این مورد آموزش ندیده‌اند، آنها به دلیل هم‌جاری با طبیعت با این‌گونه‌ها روبرو می‌شوند و موضوعاتی مثل انقراض، ارزش زیستی گونه و لزوم حفظ تنوع‌زیستی برایشان در اولویت نیست و آنها را مانند آفت می‌بینند، در واقع خیلی از آنها برای بقا و زندگی دارند تلاش می‌کنند و این جانداران نوعی رقیب برایشان به حساب می‌آیند.»

او می‌افزاید: «قبلاً مواردی در همین مناطق داشتیم که همین مردم، خرس گرفتار در تله سیمی را نجات دادند یا یکبار با باغداری که خرس ۳۰ دخت گردوی پسر از بارش را شکسته بود گفتگو می‌کردم معتقد بود که از حیوان انتظاری بیشتر از این نمی‌رود اما لازم است نهادهی از ما حمایت کند و خسارتی که دیده‌ایم جبران شود. حتی اسمال نمونه‌ای در همین منطقه دراسله داشتیم که دامداری شکایت کرد پلنگ، گاو او را کشته است. تشکیل پرونده هم شد اما به دلیل فقدان بودجه و بیمه مناسب این خسارت‌ها پرداخت

نمی‌شود یا اندازه کافی نیست به همین دلیل شاهد باده‌ایم که برخی از جوامع محلی برای حفاظت از داشته‌هایشان در مناطق مختلفی از کشور مشابه همین کار را انجام داده‌اند، یعنی دست به انتقام‌گیری از حیات وحش زده یا از خطر احتمالی جلوگیری کرده‌اند.»

ققدان آموزش مناسب و البته بودجه و اعتبارات برای بازپرداخت خسارت بومیان دو موضوعی است که در سال‌های اخیر بارها از سوی علاقه‌مندان محیط زیست در مورد آن هشدار داده شده است. اما انگار باید بی‌ذیریم که محیط زیست اولویت هیچ‌کس نیست. جدی قبل عیسی کلانتری رئیس سازمان حفاظت محیط زست گفت: «بودجه سازمان محیط زیست ۲.۵ برابر بودجه مجمع نگهبان ۱۲ نفره است.»

شاید همین چند کلمه به خوبی نشان دهد توان این سازمان برای مقابله با مشکلات گوناگونی از قبیل خشکسالی، گردوغبار، به مخاطره افتاده همه ماجرا در این فیلم خلاصه می‌شود، اما اگر فکر می‌کنید فرهنگ‌سازی و ... تا چه اندازه اندک است و علاوه بر آن باید حقوق و مزایای قریب به ده هزار نفر پرسنل خود را از همین بودجه بپردازد!

در مجاری سنگسار خرس سوادکوه، شاهدان عینی می‌گویند که یکی از محلی‌ها برای نجات خرس زخمی وساطت کرد، خرس را به تیر برق بست و با ماموران محیط زیست تماس گرفت اما به دلیل جاودانه کوهستانی و دشواری مسیر انتقال خرس چند ساعت طول کشید و نکته آزاردهنده دیگر این است که گفته می‌شود در این استان تنها یک دامپزشک متخصص در حوزه جانوران وحشی وجود دارد!

مازندران یکی از غنی‌ترین استان‌ها از لحاظ دارا بودن گونه‌های جانوری است و به دلیل حضور جوامع روستایی در دل طبیعت، مسیر پرتردد

جاده‌ای، از بین رفتن زیستگاه‌ها و ... همواره احتمال پیش آمدن چنین حوادثی وجود دارد ولی دستگاه‌های لازم مانند سی‌تی‌اسکن ویژه با اتاق عمل اختصاصی گونه‌های جانوری هم در این استان وجود ندارد.

در کنار چنین مواردی باید کمبود آموزش‌هایی مانند شیوه‌های زنده‌گیری پیشرفته و انتقال جانوران وحشی هم آموزش داده شود تا بار دیگر شاهد فاجعه‌های مانند انتقال منجر به کشتار گورخرهای سمنان نباشیم. تجهیز محیط‌بانان به اسلحه‌های بیپهوشی، اختصاص بودجه و اعتبار برای امکان انتقال‌هوایی، گشت‌زنی با تجهیزات پیشرفته و ... از دیگر مسائلی است که سازمان محیط‌زیست با آن دست به گریبان است.

گرچه این ماجرا به شدت دلخراش است و به هیچ شکل نمی‌توان از آنچه بر سر خرس نگون‌بخت رفت دفاع کرد اما فارغ از همدردی، بی‌گونی بخت رفت دفاع کرد اما فارغ از همدردی، برای تحلیل یک ماجرا باید آن را از زوایای مختلف واکاوی کرد. حتی لازم است خود را جای روستایی قرار داد که در این روزهای دشوار اقتصادی، محصول عرق‌ریختن یک‌ساله چندساله خود و خانواده‌اش توسط جانداری نابود می‌شود و احساس می‌کند اگر خودش استین بالا نزند فریادری ندارد...

اگر مسئولان و مدیران واقعاً از اتفاق قلب‌شان فشرده شد، لازم است گامی فراتر از محکوم کردن متهمان بردارند و باز راه‌تکرار این اتفاقات را ببینند.

منبع: عصرایران



" آفتاب گپ "

نعمت‌بخش: قیمت تمام شده پراید 39 میلیون تومان است ولی 37 میلیون می‌فروشیم فقط ضرر می‌دهیم باور کنید فروش فوری همین هم ضرر فوری

عطر بانفر: بزرگترین خطای استراتژیک شخصی پذیرش مسئولیت شهرباری بود.

آفتاب گپ : اما ظاهراً بزرگترین خطای استراتژیک وی پذیرش مسئولیت همسر دوم بود!

رئیس کنفدراسیون صادرات : اتاق بازرگانی 54 بار به دولت در باره سیاست های ارزی هشدار داد ولی گوش نشوایی نبود.

آفتاب گپ : چه فایده بر من همندارها؟ نه قول شاعر: این قباضا بر من برفت و بودنی بود از این اندرز و زین گفتار چه سود!

روزنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی

آفتاب

نشانی الکترونیکی روزنامه: aftab.yz@gmail.com

سامانه بنامک آفتاب بزد: ۰۲۰۰۰۱۴۱۴۲۷

عضو انجمن روزنامه‌های غیر دولتی - تعاونی مطبوعات - انجمن مدبران رسانه

توصیه می‌شود در خصوص برخی آگهی‌ها تحقیق لازم صورت گیرد

آفتاب نگاه

آقای روحانی! به عقب برگردید



«وزرا در لاف‌ها و پنهانی و یواشکی بارها موافقت خود را با بازگشت کوبن اعلام کرده‌اند اما روی هم رفته رئیس‌جمهور و دولت چندان اعتقادی به این موضوع ندارد.»

این‌ها بخشی از سخنان تاج گردون، رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس است. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور روحانی بر اساس شعار انتخاباتی خود که به عقب بر نمی‌گردیم دوست ندارد، طرح کوبنی کردن کالاهای اساسی را اجرایی کند.

در لغت‌نامه دهخدا آمده است:«کوبن؛ ورقه جیره‌بندی قند و شکر و غیره» است در فرهنگ معین هم آمده: «بلیت ارزاق و قماش و قند و چای که در جنگ و فحطسال متداول است.»

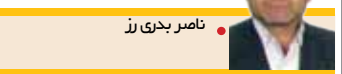
ایران در حال حاضر نه درگیر جنگ نظامی است و نه درگیر قطعی؛ اما به دلیل تحریم‌های اقتصادی و برخی بی‌تدبیری‌های داخلی، دچار مشکلات اقتصادی است.

برخی از مردم چرخ زندگی‌شان در گل مانده است و نمی‌چرخد. در این روزها عده‌ای از مردم هشت‌شان گرو نه‌شان است و واقعا نمی‌دانند با قیمت‌هایی که هر روز تغییر پیدا می‌کند چه کنند؟

قطعاً از پشت شیشه اتومبیل نمی‌شود مشکلات زندگی آنها را درک کرد. نمی‌شود درک کرد پدری چگونه با حقوق یک میلیون و حتی کمتر از آن یک خانواده چند نفره را اداره می‌کند و همیشه شرمند فرزندان خود است. این پدر مجبور است برای خرید کالاهای اساسی، حداقل امکانات رفاهی را هم از

آفتاب نکته

انتشار لیست بدهکاران نان بربری!



فصل بهار با همه زیبایی‌ها و خاطرات تلخ و شیرینش کوله‌بار سفر بریسته و عزم آن دارد به نشانه تسلیم در مقابل قانون محتوم طبیعت، امروز و فردا اریکه تلی‌اش را به فصل تابستان دهد... به اصطلاح بگویم، هروقت از کوی و برزن محرومان و پابرهنگان می‌گذرم، ناخودآگاه دقایقی بی‌برنامو احوال و گذران زندگی‌شان اندیشی می‌کنم و با خود کلننار می‌روم. عصرهنگام است در یکی از محلات حاشیه

شهر مات ومبهوت مانده‌ام. همچون فرد مسلوب‌الاراده‌ای هستم که فقط اجازه تماشا کردن به وی عطا شده باشد. موج تماشاخی آمد وشد مردم گشته‌ام. کمی آن‌سوتر از‌دحام جمعیت در جلو ناوایی توچهم را به خود جلب می‌کنند. بی‌اختیار راهی آن مکان می‌شوم تا شاید فرصتی پیش آید برای تنظیم یک گزارش

مکتوب از جنس نان، پیاده رو پریهاوست. مشتریانش چشم انتظار گرم صحبتند. کاغذ نوشته‌ای روی شیشه ناوایی نصب شده است. قیمت هرعدد بربری ۵۵۰تومان. آقا شاطر به اتفاق همسر و پسر خردسالش

عرق‌ریزان کار می‌کنند. توگویی مسئولیت خطیر تأمین نان خالی سفره‌های مردم این منطقه بر‌گرد‌ه‌شان سنگینی می‌کند. وارد دکان می‌شوم و در کنار چند مشتری دیگر می‌ایستم. شاطر عصبانی به نظر می‌رسد به همسرش تشر می‌زند و فرولندکنان می‌گوید: «چندروززیست یارانه واریز شده اما مثل اینکه عده‌های فراموش کرده‌اند درقبال نانی که شکمشان را پسر می‌کند، می‌بایست وجهی بپردازند. فردا آخر ماه است ولی تعدادی از همسایه‌ها هنوز بدهی ماهیانه خود را تسویه نکرده‌اند...». همسرش به آرامی پاسخ می‌دهد:«عصابت را خرد نکن مگر تا حالا کسی یک تومان پولت را خورده؟ چرا بی‌تابی می‌کنی?...»

با دقت تمام کلمات رد و بدل شده را در ذهن تجزیه و تحلیل می‌کنم. می‌گوئی شاطر خسته، خطاب آمرانه همسرش را برنمی‌تابد. آزرده خاطر شده و در حالی که آب گلویش را قورت می‌دهد، با صدای بلند می‌گوید: «هر بدهکاری که امروز تسویه نکند به او نان نمی‌دهم. حتی می‌خواهم لیست بدهکاران را بچسبانم. حتی شیشه ناوایی‌ام». در اثناء این الفاظ خشن و کدورت‌آمیز چونه‌های خمیر که علی‌رغم افزایش قیمت نان روز به روز مانند سفره‌های مردم کوچک‌تر می‌شود، یکی پس از دیگری در پاروی شاطر پهن و در داخل کوره با نظم خاصی ردیف می‌شوند و بدینسان بربری‌های خام سفری چند دقیقه‌ای در دل آتش و گرما

زندگی‌اش حذف کند تا حداقل فرزندان‌ش شب گرسنه سر به بالین نگذارند.

تازه این شامل سرپرست خانواده‌ای است که سرماه حقوق می‌گیرد و وای به حال آنهایی که چندماه حقوق نگرفته‌اند یا از کار بی‌کار شده‌اند.

احیای کوبن حداقل خیال این خانواده‌ها را از برنج، روغن و گوشت راحت می‌کند، همانطور که خانواده‌های ایران در دهه ۶۰ در میانه جنگ شایان از گوشت، روغن، قند و شکر و ... راحت بود چون می‌دانستند دولت متعهد شده است که آنها را در اختیار مردم بگذارد.

قطعاً نباید جامعه ما به سستی می‌رفت که دوباره احتیاج به کوبن می‌شد اما با توجه به وضعیت اقتصادی کشور به نظر می‌رسد بهترین روش برای کمک به مردم همین کوبنی کردن اجناس است.

آقای رئیس‌جمهور! این یک بار را به عقب برگردید و به معیشت مردم کمک کنید. این تصمیم حداقل یک نگرانی از نگرانی خانواده‌های ایرانی کم می‌شود. خانواده‌هایی که هم با برنج هندی می‌سازند و هم با گوشت برزیلی.

در این شرایط اگر دولت همچون دهه ۶۰ به کمک مردم نیاید، زندگی‌ها بیش از این به مشکل خواهد خورد. این کوبن می‌تواند مانند یک تور عمل کند و اجازه ندهد کسانی که در حال سقوط هستند، به ته چاه پرت شوند و دیگر نتوانند به جای قبلی خود بگردند.

در این میان به این نکته هم باید اشاره کرد که این کوبن فقط می‌تواند در اختیار کسانی باشد که از نظر اقتصادی به صورت واقعی دچار مشکل شدیدی و نیازمند کالاهای اساسی هستند نه مثل یارانه‌ها که به یکسان در اختیار غنی و ضعیف قرار می‌گیرد.

منبع: عصرایران



آغاز می‌کنند تا به قول شاعر پخته شوند. نگاه حسرت‌آمیزم را به صف طولانی پیاده‌رو گره می‌زنم هنوز تعدادی از زنان مشغول پرحرفی‌اند... به محض اینکه فحواي کلام شاطر در فضای آندرونی دکان می‌پیچد، پسر بچه‌ای حدود ده ساله سراسیمه از دکان خارج شده و از افق دیده‌هایمان ناپدید می‌شود. چند دقیقه بعد زن میانسالی که گویی اتیکت فقر و ناداری را بر جامه و چهره‌اش سنجاق کرده باشند، به همراه آن پسری که صف را ترک کرده و به اصطلاح تارک‌الصف شده، داخل می‌شود. با شرمندگی دردناکی از بابت عدم تسویه به‌موقع عذر تأخیر می‌آورد و میلی حدود هفتاد یا هشتاد هزار تومان که در دستش مچاله شده بود به شاطر داده و با صدای آهسته می‌گوید: «عموحسن به اسمت قسم چندساعت قبل یارانه را گرفته‌ایم. خودت میدانی ما آدم خوش‌حسابی هستیم.»

پسرک که خیلی کلافه و مستأصل به نظر می‌آید در ادامه صحبت‌های مادرش اظهار می‌دارد: «تو را خدا عمو اسم پدرم را از لیست بدهکاران پاک کن. پدرم آبرو دارد. خواهش می‌کنم اسم هیچ‌کس را به شیشه نجسان. آخه آبروی مردم می‌رود...» عمو حسن در حالی که آشک در چشمانش حلقه زده، پسرک به عبارت روشن‌تر آن بزرگمرد کوچک را در آغوش می‌فشارد و پیشانی نحیف‌اش را به پوسه

آرد آلود میهمان کرده و می‌گوید:« مرا ببخش. من آنقدرها هم نامرد نیستم که با آبروی کسی بازی کنم. مشکلات مردم و تهیدستان را با تمام وجود درک می‌کنم. لعنت بر شیطان. می‌ایستم. شاطر عصبانی به نظر می‌رسد به همسرش تشر می‌زند و فرولندکنان می‌گوید: «چندروززیست یارانه واریز شده اما مثل اینکه عده‌های فراموش کرده‌اند درقبال نانی که شکمشان را پسر می‌کند، می‌بایست وجهی بپردازند. فردا آخر ماه است ولی تعدادی از همسایه‌ها هنوز بدهی ماهیانه خود را تسویه نکرده‌اند...». همسرش به آرامی پاسخ می‌دهد:«عصابت را خرد نکن مگر تا حالا کسی یک تومان پولت را خورده؟ چرا بی‌تابی می‌کنی?...»

با دقت تمام کلمات رد و بدل شده را در ذهن تجزیه و تحلیل می‌کنم. می‌گوئی شاطر خسته، خطاب آمرانه همسرش را برنمی‌تابد. آزرده خاطر شده و در حالی که آب گلویش را قورت می‌دهد، با صدای بلند می‌گوید: «هر بدهکاری که امروز تسویه نکند به او نان نمی‌دهم. حتی می‌خواهم لیست بدهکاران را بچسبانم. حتی شیشه ناوایی‌ام». در اثناء این الفاظ خشن و کدورت‌آمیز چونه‌های خمیر که علی‌رغم افزایش قیمت نان روز به روز مانند سفره‌های مردم کوچک‌تر می‌شود، یکی پس از دیگری در پاروی شاطر پهن و در داخل کوره با نظم خاصی ردیف می‌شوند و بدینسان بربری‌های خام سفری چند دقیقه‌ای در دل آتش و گرما با نکی یا خرده‌بدهکاران بربری!؟

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: منصور مظفری
سر‌دبیر: سید علیرضا کریمی
تهران: خیابان شهید مطهری، ابتدای قائم مقام‌فراهانی(به سمت هفت تیر)
کودک ۲۶ پلاک ۱۰طبقه اول واحد یک
امور آگهی‌ها: ۰۹۱۲ ۷۷۸۲ ۸۱۹ ۰۹۱۲
تلفن: ۰۸ -۸۸۳۲۱۳۹۷-۸۸۳۲۱۳۹۷
چاپ: همشه‌ری(۳/روزتاب) - جاده مخصوص- تلفن: ۰۷-۴۴۵۴۵۰۷۶-۴۴۵۴۵۰۷۶
توزیع: تلفن: ۰۹۱۲۸۱۹۷۷۸۲-۰۹۱۲۸۱۹۷۷۸۲
دفتر مرکزی بزد: بلوار ۲۲، پهنم، تلفنکس: ۰۳۵-۳۵۲۴۶۹۱۹-۰۳۵
مقالات و نوشتار‌های ارسالی به روزنامه افتخاری بوده و در صورت عدم چاپ مسترد نمی‌گردد

پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۸ | 20JUN 2019 | ۱۶ شوال ۱۴۴۰ | **اسال ۲۱ شماره ۵۴۸۲**

آفتاب فلش بک سیاسی

روزنامه آفتاب بزد در نظر دارد هر روز در این ستون بخشی از خاطرات سیاسیون برجسته کشور را به چاپ برساند. این سلسله خاطرات را با مرحوم **ابرهاشمی‌رفسنجانی** از مسئولان باسابقه نظام ادامه می‌دهیم. او زاده رفسنجان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، نماینده تهران در مجلس خبرگان رهبری و رئیس هیئت موسس و هیئت امنای دانشگاه آزاد اسلامی بود.هاشمی همچنین اولین رئیس مجلس شورای اسلامی و چهارمین رئیس جمهور ایران در دوره بیانی پینی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بوده و به عنوان یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی نظام شناخته می‌شود.

آمار قاچاق در سیستان و بلوچستان بالاست



پنج‌شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۴۲

صبح زود، برای مسافرت به استان‌های سیستان و بلوچستان و هرمزگان به فرودگاه رفتیم. آقایان هادی نژاد حسن‌سینان، حسن غفوری فرد، هادی منافی وزرای راه و نیرو و بهداری، محمد تقی بانکی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه و معاون نخست‌وزیر و معاونان وزارت کشور و کشاورزی و علی فلاحیان سرپرست کمیته‌ها و رئیس ستاد نیروی هوایی و سرگرد ترابی رئیس دفتر مشاورت امام و اسفندیار حسینی فرمانده نیروی دریایی و گروه خبرنگاران و جمعی از پاسداران و جلال ساداتیان رئیس دفترم و عباس عباسی نماینده میناب همراهم بودند. با هواپیمای سوخت‌رسانی و شکاری اف – ۴ ر فضا، نمایش سوخت‌گیری هواپیمای اف – ۴ را دیدم؛ جالب است. ساعت هشت و نیم به فرودگاه زاهدان رسیدیم؛ استقبال رسمی به عمل آمد.

به یادگان لشکر ۸۸ زرهی زاهدان رفتیم. به مراسم صحیگاه مشترک ارتش و سپاه و ژاندارمری و کمیته و شهرداری شرکت و سخنرانی کردم. ۱. سپس نیروها رژه رفتند. به اسناق جنگ پاسدگان رفتیم. توضیحات خوبی، درباره وضع دفاعی و نظامی خودمان و امکانات پاکستان و افغانستان دادند. به استانداری رفتیم. ملاقاتی با علمای سنی و شیعه داشتیم. امام جمعه اهل تشیع زاهدان آقای عبادی و مولوی عبدالعزیز امام جمعه اهل تسنن خیرمقدم گفتند و من صحبت کردم ۲. برای ناهار و استراحت به مهمانسرای استانداری رفتیم، به کاخ ولیعهد که به دلیل لوکس بودن و طاغوتی بودن از آن استفاده نمی‌شد.

ساعت سه و نیم با مسئولان سراسر استان، جلسه داشتیم. مشکلات و نیازهاشان را گفتند و من برایشان صحبت کردم و به اصطلاح، رهنمود دادم. ساعت چهار و نیم تا غروب، در میدان آزادی، کنار استانداری، برای مردم، سخنرانی کردم. بعد از نماز مغرب تا ساعت نه شب، با نهادهای انقلاب، سپاه، جهاد، دادگاه انقلاب، کمیته‌ها، حزب جمهوری اسلامی، مولوی عبدالعزیز و جامعه سینستانی‌های مقیم زاهدان، ملاقات و مذاکره داشتیم. سپس جلسه‌ای با شرکت همه مسئولان نهاده‌ها و همراهان و استاندار، برای بحث درباره مسائل مهم استان شامل قاچاق، افغان‌ها، مرزها، انشراح و کیفیت حل مشکلات داشتم. آمار قاچاق بالا است و ۲۵۰ هزار افغانی در استان هستند و بعضی‌ها فساد می‌کنند. مرزها هم باز است؛ جاده مرزی نداریم و پاسگاه‌ها کم است. خیلی خسته شدم. قبل از پایان جلسه، رفتیم و خوابیدم.

... ادامه دارد

پی‌نوشت:

۱- آقای هاشمی رفسنجانی در این سخنرانی فروش پنج فروند هواپیمای سوپراوتاندار از فرانسه به عراق را محکوم کرد و گفت: «فروش هواپیماهای سوپراوتاندار به عراق، پیش از آنکه جنبه نظامی داشته باشد، جنبه روانی دارد. وقتنی موشک‌های چندمتری اهدا شده از سوی شوروی به عراق نتوانست کاری انجام دهد، این هواپیماها نمی‌توانند کاری انجام دهند و به‌طور کلی ما ثابت کرده‌ایم که هرچه تجهیزات دشمنان بیشتر می‌شود، قدرت اراده و پشتکار ما نیز افزایش می‌یابد.»

۲- در این سخنرانی آمده است: «آمدن من به سیستان و بلوچستان با توجه به محرومیت‌ها و عقب‌ماندگی‌های این استان از ظرفیتهای استی که ملت به‌ ما واگذار کرده است. زیرا سیستان و بلوچستان هم محروم است و هم استانی سمرزی و دارای اهمیت است. ما به همین انگیزه‌ها به زیارت‌ اهالی این استان آمده‌ایم و توقع داریم مسائلی که موجود است، تماماً بازگو نمایند.»